

# اعتصاب عمومی سیاسی

## برهان

اعتصابات کارگری دارند هر روز گسترده‌تر می‌شوند و روزی نیست که خبر چند تحصن و راهپیمائی و اعتصاب کارگری نرسد. از دانشگاه‌ها و حتا بیمارستان‌ها هم خبر اعتصاب می‌رسد. معلمان تهدید می‌کنند که اگر به خواسته‌هایشان بی‌توجهی بشود، به اعتصاب سراسری دست خواهند زد. اصلاح‌ناپذیری جمهوری اسلامی، هر روز بیشتر برای توده‌های مردم آشکار می‌شود و آن بخش‌هایی هم که نیمچه امید به اصلاح‌طلبان داشتند، دیگر دارند متقاعد می‌شوند که اصلاح این رژیم، در مرگ آن است. نومی‌مردم از بهبود اوضاع زندگی و دستیابی به حقوق اولیه‌شان در این رژیم، و نارضائی‌تلنبار شده و انفجاری‌شان در حالی رو به شدت و گسترش است، که شرائط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با سرعتی تصاعدی، وخیم‌تر و تحمل‌ناپذیرتر می‌شود. اصلاح‌طلبان حکومتی که مدعی بودند با روش‌های قانونی می‌توان راه بهبود اوضاع را باز کرد، نه تنها حاضر نشدند مردم را به امکانات و ابزارهای دفاعی قانونی مجهز کنند و از عواقب آن ترسیدند، بلکه در نهایت، خودشان هم در بن بست همان قانون و قانون‌گرائی گیر افتاده و از پا در آمدند.

ناکارآمدی راه‌ها و روش‌های قانونی برای تحمیل خواسته‌های خود به حکومت، روز به روز بیشتر برای اقشار گوناگون مردم آشکار می‌شود و جز توسل به راه‌ها و روش‌های فراقانونی، چاره‌ای برایشان نمی‌ماند. اعتصاب، یکی از این راه و روش‌هاست، که شاهد گسترش استفاده از آن، بویژه در میان کارگران هستیم.

در شرائط یک بحران و بن بست همه‌جانبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، فراروئیدن اعتراضات مردم به اعتصاب عمومی سیاسی، یکی از احتمالات است. بی‌آن که قصد پیشگونی درباره حتمیت وقوع اعتصاب عمومی سیاسی در پیکار مردم با رژیم جمهوری اسلامی در کار باشد، با توجه به نامحتمل نبودن آن در چشم‌انداز، لازم است که اعتصاب عمومی سیاسی بعنوان یکی از عالی‌ترین سطوح اقدامات فراقانونی و بمشابه حربه‌ای کارآ در پیکار طبقاتی کارگران علیه طبقه حاکم و پیکار توده‌ای برای پایان دادن به حیات رژیم سیاسی حاکم، مورد توجه، بحث و بررسی توسط سازمانگران و رهبران جنبش کارگری و دیگر اقشار آزادیخواه در ایران قرار گیرد، تا با شناخت هرچه بهتر و آمادگی هرچه بیشتری بتوان این سلاح را به کار گرفت.

من در این نوشته، تزهائی را در باره تعریف و کارکرد اعتصاب عمومی سیاسی؛ ملزومات عمومی تکوین، و شرائط عمومی موفقیت آن، بعنوان پیشدرآمدچنین بحثی طرح می‌کنم؛ تا هم برخورد صاحب‌نظران با تزهائی مطرح شده در این نوشته، جوانب تئوریک موضوع را چکش‌کاری کند؛ و هم این بحث، مدخلی بشود برای بررسی تجربی زمینه‌های شکل‌گیری و امکانات پیروزی اعتصاب عمومی سیاسی در شرائط مشخص ایران امروز، بویژه توسط پیشگامان و رهبران عملی جنبش کارگری و سوسیالیستی در داخل کشور، که مخاطبان مقدم این نوشته هستند.

خوب است که ابتدا روی سه مفهوم «اعتصاب»، «اعتصاب عمومی»، و «اعتصاب سیاسی» که پایه‌های مفهومی «اعتصاب عمومی سیاسی» را تشکیل می‌دهند، مکثی بکنیم.

بخش یکم :

## مکثی بر مفاهیم

### الف \_ اعتصاب

#### اعتصاب کارگری، سلاح مبارزه طبقاتی

اعتصاب، محصول سرمایه داری و حربۀ کارآمد کارگران در مبارزه طبقاتی است. کارآمدی این حربۀ در آن است که قلب و مغز و روح و جان و هستی سرمایه دار، یعنی «سود» را نشانه می گیرد. دست از کار کشیدن کارگر، یعنی متوقف کردن جریان سود به کیسه سرمایه دار؛ و دوام این توقف، یعنی مرگ سرمایه.

اعتصاب کارگری، سلاحی است طبقاتی، که جبر اقتصادی تحمیل شده به کارگران را با جبر اقتصادی علیه سرمایه داران پاسخ می دهد؛ و سلاحی است که فقط بصورت جمعی می توان آن را به کار انداخت. هرچه کارگران، متشکل تر و سازمان یافته تر باشند، کارآئی اعتصاب نیز می تواند بیشتر باشد. در کارگاه های کوچک و خود کفا، مثلاً در یک کارگاه کفش دست دوز، اعتصاب، تنها با یک سرمایه دار طرف است؛ اعتصاب سندیکاهای کفشی یک شهر، سرمایه داران این رشته در آن شهر را در برابر خود دارد؛ و اعتصاب عمومی کارگران یک کشور، مصاف طبقه در برابر طبقه، در آن کشور است. از دوره اولیۀ سرمایه داری و شکل گیری تجمع کارگران در کارگاه های کوچک ( Manufacture ) تا به امروز که شرکت های زنجیره ای، شرکت های مرکب، شرکت های تودرتو، شرکت های چند ملیتی و فراملیتی سرمایه داری، و نیز دولت های سرمایه داری و اتحادیۀ کشورهای سرمایه داری بوجود آمده اند؛ و نیز در نتیجه چند انقلاب بزرگ فنی و علمی، در ترکیب، ساختار، و سازماندهی نیروی کار در کشورهای مختلف و در سطح جهانی، تغییرات زیادی صورت گرفته است. با شکل گیری سندیکاهای کارگری و اتحادیه های سراسری کارگری در کشورها، این امکان به وجود آمد که کارگران یک کشور بصورت سازمان یافته و متمرکزی به اعتصاب عمومی علیه طبقۀ سرمایه دار و دولت در کشور خود دست بزنند. ادغام روزافزون سرمایه های بین المللی و یک کاسه شدن مداوم سرمایه داری جهانی، دارد به پیدایش امکانات و ابزارهایی منجر می شود که مبارزات طبقاتی کارگران در کشورهای گوناگون \_ و از جمله اعتصابات کارگری، بصورت یک پیکار کامل طبقاتی، یعنی پیکار بین المللی کارگران علیه سرمایه بین المللی درآیند. نشانه هایی از آغاز چنین دوره ای، در سال های اخیر آشکار شده است. اگر اعتصاب بین المللی کارگری هنوز در یک قدمی نیست، اما حالا دیگر نمی توان تردید کرد که این شکل از مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی، در چشم انداز ظاهر شده است.

در جریان تحولاتی که در قرن بیستم در ترکیب و ساختار و سازماندهی نیروی کار اتفاق افتاده است، اعتصاب کارگری، شعاعی بزرگ تر و مفهومی وسیع تر از اعتصاب کارگران صنعتی و توقف تولید در کارخانه را پیدا کرده است. امروزه، نیروی کار، یعنی نیروی کار، برای تأمین سود و افزایش سرمایه، در نظام کارمزدوری سازماندهی شده است، نه فقط کارگران آبی پوش را که در کارخانه مستقیماً به تولید کالا و ارزش اضافی مشغول اند، بلکه همچنین شبکه عظیمی از مزد و حقوق بگیران را شامل می شود که در شاخه های حمل و نقل، ارتباطات، خدمات، توزیع، تولیدات فکری، علمی، تحقیقاتی، آموزش و غیره، مورد بهره کشی سرمایه قرار می گیرند؛ منظومه ای عظیم و درهم تنیده، که بر مدار تأمین سود و افزایش سرمایه می چرخد و بدون آن، امروزه حتا کارخانه ای که کارگران در پای ماشین به ایجاد ارزش

اضافی مشغول باشند، دیگر غیرقابل تصور است. به این خاطر، برخلاف اعتصابات عمومی دهه‌های اول قرن بیستم ( فنلاند و روسیه ۱۹۰۵؛ فرانسه و سوئد ۱۹۰۹؛ مسکو ۱۹۱۷؛ بلژیک ۱۹۱۳؛ بوینس آیرس ۱۹۲۰؛ انگلستان ۱۹۲۶ و ...) در عصر حاضر، اعتصاب عمومی کارگری، چیزی فراتر از توقف چرخ تولید کارخانه‌ها، و مستلزم توقف چرخ این منظومه عظیم است.

اما اعتصاب، فقط به اعتصاب کارگری محدود نمی‌شود. اعتصاباتمانند اعتصاب کارمندان دولت؛ اعتصاب مطبوعات؛ اعتصاب وکلا و پزشکان و غیره هم وجود دارند. از طرف دیگر، مضمون همه اعتصابات، دست از کار کشیدن نیست؛ مثلاً اعتصاب دانشجویان، اعتصاب تجار (تعطیل بازار)، اعتصاب مالیات دهندگان، یا اعتصاب غذای زندانیان. با وجود این تفاوت‌ها، اعتصابات بطور کلی، دارای اصول و اشتراکاتی هستند که اشاره به آن‌ها برای روشن شدن پایه‌های اعتصاب عمومی سیاسی، بی‌مورد نخواهد بود.

## اصول و پایه های اعتصاب

معمولاً صاحب قدرت اقتصادی یا سیاسی، گرایش به آن دارد که خواسته خود را به طرف تحت سیادت دیکته کند و به زور، آن را به کرسی بنشاند. اما طرف تحت سیادت، به سادگی نمی‌تواند اراده و خواست خود را به صاحب قدرت، بقبولاند. صاحب قدرت، نه تنها به خودی خود خواسته‌ها و طرح‌های او را نمی‌پذیرد، بلکه غالباً حتا حاضر به شنیدن حرف او و مذاکره با او هم نمی‌شود. پس طرف تحت سیادت برای آن که خواسته خود را به کرسی بنشاند و حتا برای آن که صاحب قدرت را وادار به شنیدن حرف خود یا قبول مذاکره بکند، چاره‌ای جز این نمی‌یابد که به زور متوسل شود. اعتصاب بطور کلی، یکی از اهرم‌های زور در برابر زور است.

اعتصاب، وسیله‌ای است برای تحت فشار قرار دادن طرف صاحب قدرت، توسط کسانی که می‌خواهند خواست خود را به او بقبولانند، اما با درخواست و مذاکره و اخطار و نیز با استمداد از قانون و راه‌های حقوقی، زورشان به او نمی‌رسد. بقول معروف، «حق، گرفتنی است، نه دادنی»، و اعتصاب هم یکی از حربه‌ها برای گرفتن حق است؛ اما حربه ایست که غالباً پس از ناکارائی حربه‌های دیگر به سراغ‌اش می‌روند و در شرائطی، حکم «آخرین تیر ترکش» را دارد که اگر با کاردانی و مهارت از آن استفاده نشود، آخرین تیر ترکش به هدر می‌رود.

هر اعتصابی، از مؤلفه‌های اساسی زیر تشکیل می‌شود :

- ۱ - طرف صاحب قدرت
- ۲ - اعتصاب کننده
- ۳ - درخواست اعتصاب کننده
- ۴ - عامل تسلیم شدن صاحب قدرت
- ۵ - شرایط پیروزی اعتصاب

اعتصاب، شکلی از جنگ است که مثل هر جنگ دیگری در آن، دو طرف در رو وجود دارد؛ جنگ بر سر چیز معینی است؛ هر دو طرف، نقاط قوت و ضعفی دارند و طرفی پیروز می‌شود که تمامی قدرت خود و شرائط مساعد پیرامونی را بسیج کند و بر روی نقطه ضعف حریف، چنان فشار مستمری بیاورد که او ناگزیر از سازش و یا تسلیم شود.

دو طرف اعتصاب، باید از لحاظ منافع، یا مصالح، یا فعالیت، یا موجودیت، یا چیز دیگری به یکدیگر وابسته باشند تا یک طرف برای ایراد فشار، و طرف دیگر برای سازش یا تسلیم، دلیلی داشته باشد؛ بعبارت دیگر باید که «ریششان در گرو همدیگر باشد»، مثلاً کارفرما و کارگر؛ دولت و

کارمند دولت؛ تولید کننده و مصرف کننده؛ و غیره. تشخیص این که یک اعتصاب معین، در تمرکز روی کدام نقطه حساس حریف و تحت چه مجموعه شرائطی می تواند او را به سازش و یا تسلیم بکشاند، مسأله کلیدی هر اعتصاب است. اعتصاب، در صورتی می تواند حربه ای برای به سازش و یا به تسلیم کشاندن حریف باشد، که ضربه و لطمه ای به او بزند، منافع اش را به خطر بیاندازد، مصالح اش را تهدید کند، درد سرها و پی آمدهای سنگین برایش ایجاد کند و غیره. مثلاً وقتی تصمیم دارند یک بخش کارخانه را بخاطر آن که دیگر برایشان منشأ سود نیست، تعطیل کنند، دست از کار کشیدن کارگران آن بخش، بخودی خود نه فقط حربه ای به حساب نمی آید و لطمه ای به کارفرما نمی زند، بلکه در جهت همان تصمیم است. در چنین وضعیتی، اشکال دیگری از اعتراض و مبارزه، و یا اعتصابات حمایتی کارگران دیگر بخش هاست که می تواند موجب فشار بر کارفرما گردد.

اما پیروزی اعتصاب، فقط با نشانه رفتن روی نقطه حساس منافع و مصالح حریف به دست نمی آید و کار، به این سادگی به پیش نمی رود. صاحب قدرت، به هر تدبیری دست می زند تا حربه اعتصاب را از کار بیاندازد. می کوشد در میان اعتصابیون تردید و تفرقه بیاندازد؛ با توسل به پلیس و سرکوب و دستگیری رهبران اعتصاب و اخراج، ترس و وحشت ایجاد کند؛ می کوشد با دست زدن به مانورها و وقت کشی ها، اعتصابیون را زیر فشار شرائطی که اعتصاب بر خود آنان تحمیل می کند (مثلاً بی پولی و گرسنگی) فرسوده و مستأصل کند. اعتصابیون برای پیروزی، باید جهت خنثا کردن این مانورها، تدابیری بیاندیشند و در نبرد تاکتیک ها، ابتکار عمل را در دست بگیرند. کارائی اعتصاب، در استحکام آن است؛ در آن است که اعتصابیون بتوانند علاوه بر اقدام به اعتصاب، مجموعه شرائط درونی و پیرامونی را به سود این اقدام خود، و به زیان حریف و برای خنثا کردن مانورهای او به کار گیرند. در این رابطه، می توان به عوامل زیر بعنوان شرائط عمومی ضروری برای استحکام و پیروزی اعتصاب اشاره کرد:

۱ - **اتحاد.** یعنی هدف واحد و مشترک داشتن از اعتصاب معین، و نه آن که هر عده برای خود سازی بزنند و به حریف امکان دهند که با مانور کردن میان اختلاف در خواسته های اعتصابیون، با عده ای سازش کرده، مجموعه اعتصاب را به شکست بکشاند.

۲ - **استقامت.** یعنی شناختن نقاط شکننده اعتصاب، و اتخاذ تدابیری برای آن که صدمات اعتصاب به خود اعتصابیون هر چه کم تر، و پایداری ضعیف ترین اعتصابیون، هر چه بیش تر بشود. ایجاد صندوق اعتصاب برای آن که اعتصابیون در کوتاه مدت در زیر فشار مالی از پا در نیایند؛ کمک به خانواده های اعتصابیونی که دستگیر می شوند (این کار، علاوه بر ضرورت اش از جنبه همبستگی انسانی و هموندی، به دیگر اعتصابیون نیز اطمینان خاطر و جرأت ادامه اعتصاب را می دهد). در موارد معینی به کار گرفتن اشکال ویژه ای از اعتصاب است که می تواند پایداری اعتصابیون را تأمین کند؛ مثلاً اعتصابات گسسته ولی پیایی؛ اعتصابات چرخشی میان اعتصابیون؛ اعتصابات چرخشی بین بخش های مختلف یک مؤسسه؛ اعتصابات نوبتی میان شیفت های کار؛ و غیره.

۳ - **جلب همبستگی و حمایت.** اعتصاب، جنگی است میان دو نیروی بشدت نابرابر. در حالی که اعتصابیون بجز فداکاری و تحمل سختی و خطر کردن، وسیله ای برای ایستادگی ندارند، حریف، از اهرم های اقتصادی، پلیسی، تبلیغاتی و سیاسی بسیاری برای درهم شکستن اعتصاب، برخوردار است. در اغلب اعتصابات، نیروی خود اعتصابیون و ذخایر درونی شان (با هر اندازه از فداکاری و تحمل سختی) برای پایداری کفاف نمی دهد و تداوم اعتصاب، محتاج یارگیری از محیط و دستیابی به ذخایر کمکی و «پشت جبهه» است. درست با آگاهی بر این حقیقت، اصلی ترین تاکتیک قدرت ضداعتصاب، این است که اعتصاب و اعتصابیون را از هر جهت به محاصره بیاندازد و از محیط پیرامون، بکلی منزوی سازد. به

همین دلیل، اصلی‌ترین تاکتیک اعتصابیون نیز باید این باشد که از محدوده بسته خود درآمده، رو به پیرامون بیاورند و برای جلب بیشترین همبستگی و حمایت تلاش کنند. در این عرصه، تدابیر زیر شایان اهمیت اند:

**یکم - گستراندن دامنه و شعاع اعتصاب :** در محیط‌های همگن و همگون (مثلاً در یک کارخانه یا یک خوابگاه دانشجویی یا در یک بند زندان) شرایط کمابیش مشابهی حاکم است و همسانی‌ی شرایط و هم‌سرنوشتی‌ی افراد در آن محیط، منطقاً زمینه مساعدی برای همدلی و همبستگی میان آنان ایجاد می‌کند که باید برای فعال کردن و به حرکت درآوردن آن تلاش کرد. اعتصابات عمومی (یعنی برای مثال اعتصابات زنجیره‌ای در یک شاخه از صنعت؛ اعتصاب عمومی در حمل و نقل؛ اعتصاب عمومی معلمان و غیره)، همه بر چنین زمینه مشترکی شکل می‌گیرند و گسترش می‌یابند. درست است که هر اعتصاب حمایتی، به اعتصاب عمومی در آن شاخه تبدیل نمی‌شود، اما در همان محیط بلاواسطه اعتصاب، امکان بالقوه اعتصابات حمایتی، غالباً وجود دارد، که باید به امکان بالفعل تبدیل‌اش کرد. برای مثال، دانشجویان یک دانشکده بکوشند دانشجویان دانشکده‌های دیگر و حتا استادان را؛ معلمان بکوشند دانش‌آموزان را؛ کارگران یک قسمت از کارخانه، بکوشند قسمت‌های دیگر کارخانه را به اعتصاب حمایتی از خود جلب کنند و با این یارگیری، با وزنه سنگین‌تری به میدان بیایند و حریف را در برابر مشکلی پیچیده و مرکب قرار دهند.

**دوم- کاهش لطمه اعتصاب، به مردم.** اعتصاب در برخی از رشته‌های فعالیت، خواه و ناخواه لطماتی به مردم می‌زند و به عبارتی، آنان نیز بی آن که خواسته باشند، در پرداخت بهای اعتصاب سهیم می‌شوند. مثلاً اعتصاب پزشکان و پرستاران در بیمارستان‌ها؛ اعتصاب وسائل حمل و نقل مسافر؛ اعتصاب کارکنان نیروگاه‌های برق؛ یا اعتصاب مأموران آتش‌نشانی ... این اعتصابات، هرچه طولانی‌تر شوند، نارضائی مردمی را که فشاری ناخواسته بر آنان تحمیل می‌شود، افزایش می‌دهند. قدرت ضد اعتصاب، این نارضائی را ابزار دست خود می‌کند و با دامن زدن به آن، اعتصابیون را زیر فشار شدید قرار می‌دهد. اگرچه این نارضائی، اصل حق اعتصاب را منتفی نمی‌کند، اما نیروی اعتصابی در چنین رشته‌هایی از فعالیت، می‌تواند با تمهیداتی نظیر اعتصاب موقت، اعتصاب نوبتی، اعتصاب با تضمین درصدی از خدمات، و شکل‌های دیگر، میزان فشارهایی را که بر مردم وارد می‌آید، تا آنجا که مقدور است به حداقل کاهش داده، مانع از تقابل آنان با اعتصاب شده و حتا بکوشد که همدلی و بردباری آنان را بدست بیاورد. باید توجه داشت که اگر پلیس و نیروهای سرکوب، در کنار قدرت ضد اعتصاب قرار دارند، اعتصابیون هم می‌توانند به همبستگی، حمایت و کمک‌های مردم تکیه کنند. همبستگی، پشتیبانی و کمک مردم با اعتصابیون، وزنه‌ای سرنوشت ساز برای برهم زدن موازنه قوا میان دو حریف نابرابر در اعتصاب است.

**سوم - ایجاد شبکه ارتباطی و خبر رسانی.** برای قدرت ضد اعتصاب، مطلوب‌ترین چیز آن است که اعتصابیون در انزوا و محاصره قرار بگیرند. اولین تلاش قدرت ضد اعتصاب، این است که اصلاً خبر اعتصاب به گوش کسی نرسد، تا هم کسی از خواسته‌های اعتصابیون مطلع نشود؛ هم ویروس اعتصاب گسترش پیدا نکند؛ هم کسی به کمک‌شان نشتابد؛ و هم بتوان اعتصابیون را بی آن که کسی خبردار شود، در خفا و به هر شیوه ممکن، تنبیه و سرکوب کرد. درست برای سلب چنین امکانی، اعتصابیون به ارتباط گیری و خبر رسانی، نیاز مبرم دارند. در حالی که سانسور خبری می‌کوشد وقوع اعتصاب را از همه پنهان نگهدارد، اعتصابیون با ایجاد شبکه‌ای چابک برای ارتباط گیری و پخش مداوم اخبار اعتصاب و درخواست حمایت و کمک است که می‌توانند اعتصابات حمایتی و پشتیبانی افکار عمومی و دریافت کمک برای ادامه اعتصاب را امکان پذیر سازند. ارتباط گیری و خبر رسانی، همچون هوای تنفس است که

بدون آن، اعتصاب در نطفه خفه می شود.

\*\*\*

آنچه که در بالا بعنوان مشخصات و اصول اعتصاب بطور کلی مرور کردیم، در مورد اعتصاب عمومی سیاسی هم صادق است؛ منتها اعتصاب عمومی ویژگی‌هایی دارد که باید جداگانه بررسی شوند. ولی پیش از این کار، دو مقوله «اعتصاب عمومی» و «اعتصاب سیاسی» را هم مد نظر داشته باشیم :

## ب - اعتصاب عمومی

در اصطلاح رایج، **اعتصاب عمومی**، به اعتصاب فراگیر در یک رشته یا در یک شاخه از صنعت، یا خدمات، یا دیگر فعالیت‌های اجتماعی هم گفته می‌شود؛ مثلاً اعتصاب عمومی تاکسی‌رانان؛ اعتصاب عمومی معلمان؛ و غیره. اعتصاب عمومی بطور همزمان در چند شاخه نیز می‌تواند پیش بیاید که طبعاً شعاع فراگیری آن بمراتب بزرگ‌تر است، مثل اعتصاب عمومی کارگران کشور. طرف اعتصاب عمومی، می‌تواند مؤسسات خصوصی باشد، یا دولت؛ ولی بهر حال، درخواست اینگونه اعتصابات عمومی، معمولاً ( و نه همیشه) صنفی، حقوقی و رفاهی است. اعتصابات عمومی، بخاطر آن که می‌توانند یک رشته یا یک شاخه از فعالیت را بکلی فلج کنند، از قدرت بالائی برای چانه زنی، و از شانس زیادی برای موفقیت برخوردار می‌شوند؛ بخصوص اگر در شاخه‌ای صورت بگیرند که شاخه‌های دیگری از فعالیت‌ها را نیز که به آن‌ها وابسته‌اند، به تبع خود عملاً به فلج بکشانند؛ مثل حمل و نقل کالا؛ شبکه برق، بانک‌ها و غیره.

## ج - اعتصاب سیاسی

طرف اعتصاب سیاسی، همیشه حکومت است. اما هر اعتصابی که با حکومت طرف بود، الزاماً سیاسی نیست. مثلاً اعتصاب کارمندان دولت برای حق مسکن، یا اعتصاب کارکنان یک بخش دولتی برای افزایش دستمزد، اعتصاب سیاسی محسوب نمی‌شوند. همچنین، در دوره‌های عادی و غیر بحرانی، اعتصاب برای مطالبات صنفی و رفاهی را که تحقق آن‌ها به دولت یا مجلس، و به پادرمیانی آنان و یا به اتخاذ سیاستی توسط آنان وابسته است، نمی‌توان صرفاً به این اعتبار، اعتصاب سیاسی قلمداد کرد. اعتصاب سیاسی، اعتصابی است که درخواست سیاسی، و یا خصلت سیاسی داشته باشد.

اعتصاب با مضمون یا با خصلت سیاسی را بصورت کلی زیر می‌شود دسته بندی کرد :

۱ - **یک خواسته خالصاً سیاسی از حکومت** یا از یک نهاد وابسته به آن (برای مثال، اعتصاب مطبوعات علیه سانسور و برای آزادی بیان؛ اعتصاب دانشجویان، برای بیرون بردن نیروهای انتظامی از دانشگاه‌ها؛ اعتصاب کارگران یک کارخانه، برای آزادی رفقای زندانی‌شان؛ اعتصاب غذای زندانیان سیاسی برای بهبود شرایط زندان).

۲ - **مقابله با یک سیاست معین حکومت** (فرضاً، اعتصاب کارگران علیه سیاست خصوصی سازی کارخانه‌ها، یا علیه خارج کردن بخشی از کارگران از شمولیت قانون کار؛ و ...) در این حالت، اگرچه انگیزه اعتصاب، به معنی اخص کلمه «سیاسی» نیست، اما به چالش طلبیدن این یا آن سیاست حکومت و اقدام برای تحمیل سیاستی دیگر به آن، به اعتصاب، خصلتی سیاسی می‌دهد.

۳ - **به چالش طلبیدن خود قدرت سیاسی؛** که می‌تواند شکل اولتیماتوم به آن را داشته باشد، و

یا اقدامی باشد بمنظور سرنگون کردن حکومت.

\*\*\*

بعد از این مکث روی «اعتصاب»، «اعتصاب عمومی» و «اعتصاب سیاسی»، به بررسی اعتصاب عمومی سیاسی پردازیم!

بخش دوم :

## اعتصاب عمومی سیاسی

### تعریف

در بالا از اعتصاب عمومی در این یا آن شاخه، و نیز از اعتصاب با درخواست یا با خصلت سیاسی یاد شد. پیش از هر چیز باید تذکر داد که آنچه که معمولاً «اعتصاب عمومی سیاسی» نامیده می شود و در اینجا مورد بررسی است، ترکیب ساده دو مقوله فوق الذکر نیست. یعنی فرضاً اعتصاب عمومی دانشگاه های کشور برای برکناری وزیر آموزش عالی، هم به لحاظ عمومی بودن، و هم به لحاظ مضمون سیاسی اش، در سطح پائین تری از آنچه «اعتصاب عمومی سیاسی» می نامیم، قرار دارد. در مقوله «اعتصاب عمومی سیاسی»، منظور از «عمومی»، عموم عرصه های فعالیت در کشور (با تقریب)؛ و مضمون سیاسی اعتصاب، چالش با قدرت سیاسی است.

اعتصاب عمومی سیاسی، عالی ترین شکل اتمام حجت (Ultimatum) سراسری توده ای به حکومت، برای تسلیم شدن به خواسته های عمومی مردم؛ و نیرومندترین اهرم توده ای برای عاجز و زمینگیر کردن قدرت سیاسی است.

اعتصاب عمومی سیاسی می تواند مثلاً برای به رسمیت شناساندن نتایج یک انتخابات باشد، که حکومت از آن سر بازمی زند؛ یا برای قبولاندن برگزاری یک referendum باشد؛ یا برای انحلال یک ارگان حکومتی باشد؛ یا برای برکنارکردن یک حاکم دیکتاتور باشد؛ یا در نهایت برای سرنگون کردن طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن.

این که اعتصاب عمومی سیاسی در آن هدفی که داشت متوقف شود یا برای هدف بالاتری پیشروی کند، اساساً به حکومت وابسته است. اگر حکومت به عقب نشست و به خواست مردم تسلیم شد، اعتصاب عمومی سیاسی به هدف خود می رسد و احتمال دارد که فروکش می کند. اما اگر حکومت قصد خودکشی داشته باشد و بخواهد تا لب پرتگاه برود، اعتصاب عمومی سیاسی ممکن است به هدف بالاتری گذر کند و سرنگونی حکومت را آماج خود قرار بدهد. و اگر در چنین وضعیتی، حکومت بخواهد با کشتار گسترده از موجودیت خود دفاع کند، در وضعیت هائی، به اعتصاب عمومی سیاسی این امکان را می دهد که به بستری برای یک قیام مسلحانه توده ای تبدیل شود.

## شرائط عام وقوع اعتصاب عمومی سیاسی

اصولاً اعتصاب، در حیات صنفی نیز یکی از آخرین حربه‌هاست و یک اقدام پیش پا افتاده نیست که مدام و به سادگی بتوان به آن دست زد. اما اعتصاب عمومی سیاسی، نه تنها در مقایسه با اعتصابات صنفی و اعتصابات سیاسی محدود، بلکه در تاریخ هر کشور نیز حادثه‌ای بسیار نادر است. اعتصاب عمومی سیاسی، برخلاف اعتصابات صنفی یا سیاسی محدود، تنها با تصمیم و اراده‌ی یک عده و یا اعضای یک صنف بوجود نمی‌آید، بلکه به یک زمینۀ اجتماعی و جو سیاسی بسیار ویژه و فراتر از مطالبات و اراده‌ی این یا آن صنف نیازمند است. این زمینۀ، یا یک بحران فراگیر سیاسی است، یا اقتصادی، یا اجتماعی، و یا ترکیبی از آن‌ها؛ بحرانی فراگیر در مقیاس ملی، که زیر پای مردم را چنان داغ می‌کند که یکپارچه در برابر حکومت قیام می‌کنند. البته همین لحظه‌ی خیزش هم در شرایط ویژه‌ای از بحران امکان پذیر می‌شود؛ چون بحران می‌تواند گاه سال‌ها ادامه داشته باشد، بی آن که اعتصاب عمومی سیاسی رخ بدهد. این نقطه‌ی مساعد را از پیش نمی‌توان تعریف و تعیین کرد؛ اما بطور کلی می‌شود گفت که این نقطه، محل تلاقی عزم قاطع حکومت در ایستادگی در برابر خواسته‌های مردم از یک طرف؛ و عزم قاطع مردم برای به تسلیم واداشتن حکومت در برابر خواسته‌های خود، از طرف دیگر است.

با این تعریف کلی، دیده می‌شود که شرایط وقوع یک اعتصاب سیاسی مشخص، به عوامل متعدد و متغیری وابسته است از جمله: وضعیت عمومی سیاسی کشور از لحاظ میزان برخورداری اقشار مختلف مردم از حقوق سیاسی، مدنی و شهروندی؛ میزان امکانات قانونی شان برای به کرسی نشاندن خواسته‌هایشان؛ درجه‌ی جا افتادگی نهادهای مدنی در جامعه و بویژه وجود یا فقدان اتحادیه‌های مستقل و میزان فراگیری و قدرت شان؛ شکل حکومت از لحاظ خصلت بالنسبه دموکراتیک یا استبدادی آن؛ سیاست‌های عمومی طبقه حاکم؛ ریشه‌ها و اسباب مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک بحران بالفعل؛ میزان فراگیری و عمق بحران؛ سیاست‌های حکومت برای حل بحران؛ امکانات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی حکومت برای حل بحران؛ میزان هژمونی طبقه حاکم و مشروعیت حکومت نزد مردم؛ چگونگی و اشکال بروز نارضائی اقشار مختلف؛ زمینه‌ها و امکانات مشخص برای پیوند آن‌ها با یکدیگر؛ حد تحمل مردم در مجموعه‌ای از شرایط؛ سنت‌ها و ظرفیت‌های بالفعل مبارزاتی مردم؛ ... و بسیاری عوامل و شرایط و متغیرهای دیگر؛ و نیز، چگونگی گردهم‌آئی و ترکیب این عوامل با همدیگر. از روی این تصویر کلی، نمی‌شود در مورد وقوع اعتصاب عمومی سیاسی در یک کشور معین به پیشگویی پرداخت یا الگوی آن را بر تن‌اش برید؛ اما در همان حد کلی می‌توان گفت که هرچه مردم، بی حقوق‌تر؛ هرچه از امکانات به کرسی نشاندن خواسته‌هایشان محروم‌تر؛ هرچه مشکلات و مسائل مردم به حکومت وابسته‌تر؛ هرچه طبقه حاکم، حق‌کش‌تر و ستم‌گرت‌تر و دولت‌اش استبدادی‌تر و ناشنواتر؛ هرچه عوارض بحران، دامنگیر اقشار وسیع‌تر؛ هرچه حکومت از حل بحران، عاجزتر؛ و هرچه مشروعیت حکومت نزد مردم، کم‌تر باشد، احتمال کلی فرا روئی نارضائی و اعتراضات توده‌ای به یک اعتصاب عمومی سیاسی، بیشتر می‌شود.

## خصلت سیاسی و خصلت عمومی در اعتصاب عمومی سیاسی

«سیاسی» بودن اعتصاب عمومی سیاسی ممکن است به اعتبار طرح یک خواسته یا یک شعار سراسر است و خالصاً سیاسی باشد؛ مثلاً مردم با شعار انحلال دستگاه پلیس مخفی، یا آزادی زندانیان



سیاسی، اعتصاب کنند. اما اعتصاب عمومی، فقط با خواسته و شعار جنساً سیاسی نیست که سیاسی می‌شود. اعتصابی عمومی که هدف و یا کارکرد آن چالش با حکومت، به فلج کشاندن و به زانو درآوردن قدرت سیاسی در برابر قدرت توده‌ای و تسلیم آن به خواست مردم باشد، به اعتبار همین هدف و همین کارکرد، خصلت کاملاً سیاسی پیدا می‌کند؛ هرچندکه مطالباتی که مردم می‌خواهند با اعتصاب عمومی به حکومت بقبولانند، ابداً خصلت و مضمون سیاسی نداشته باشند؛ فرضاً اعتصاب عمومی علیه افزایش قیمت نان. ممکن است که اعتصاب عمومی نه تنها مطالبه سیاسی نداشته باشد، بلکه حتا خواسته واحدی هم نداشته باشد و بر بستر همزمانی انبوهی از مطالبات بسیار متنوع صنفی و رفاهی اقشار گوناگون مردم شکل بگیرد؛ اما به دلیل محاصره کردن حکومت و زیر فشار گذاشتن آن برای دیکته کردن اراده خود، خصلت سیاسی پیدا کند - بی آن که خود اعتصاب کنندگان قصدی سیاسی داشته باشند. به این ترتیب نه فقط بحران سیاسی، بلکه بحران‌های اقتصادی و اجتماعی هم می‌توانند به اعتصاب عمومی با خصلت سیاسی منجر شوند. در چنین حالتی، نه سیاسی بودن مطالبات اعتصاب، بلکه عمومی شدن آن است که خصلت سیاسی به اعتصاب می‌دهد و کمیت، به تغییر کیفیت منجر می‌شود.

اما عمومی شدن اعتصاب سیاسی هم نسبی و تقریبی است. گذشته از این که هرگز عموم شاغلان و فعالان کشور، در یک اعتصاب شرکت نمی‌کنند، نیروی شرکت کننده در یک اعتصاب سیاسی، به صف آرائی‌های سیاسی در مقطع اعتصاب هم وابسته است. برای مثال، در جنبشی با مایه مذهبی که زیر پای خمینی فرش قرمز پهن می‌کرد، بازار سنتی، کرکره‌هایش را پائین می‌کشید و حوزه‌های علمیه دست به اعتصاب می‌زدند و حتا در این کار، پیشقدم می‌شدند؛ اما آیا در یک جنبش لائیک برای سرنگون کردن حکومت مذهبی و با منافی که در این حکومت دارند، حاضر خواهند بود چنان کنند؟!

منظور از قید «عمومی» در اعتصاب عمومی سیاسی، بیش از آن که «عموم» در رابطه با جمعیت باشد، اکثریت رشته‌ها و شاخه‌های حیاتی و کلیدی فعالیت است که خوابیدن‌شان، عرصه‌های دیگر را هم فلج کرده و طبقه حاکم یا حکومت را به موقعیت «کیش و مات» سوق دهد.

### **برائی اعتصاب عمومی سیاسی در چیست؟**

سیاسی بودن اعتصاب، به خودی خود آنهمه اهمیت ندارد که اثر فلج‌کنندگی آن بر روی طبقه حاکم و دولت آن. فرض کنیم که همه جمعیت کشور با یک درخواست یا شعار خیلی رادیکال سیاسی به خیابان بریزند، ولی جز همین شعار دادن و درخواست کردن، کاری از دست‌شان برنیاید و هیچ چیزی برای ناگزیر کردن حکومت از چانه زنی و سازش و تسلیم در کار نباشد. این حرکت خیلی عمومی و خیلی سیاسی، چه اثری بر حکومت و چه نتیجه‌ای برای مردم خواهد داشت؟ نیت و شعار سیاسی، تنها قصد به تسلیم کشیدن حکومت را نشان می‌دهد؛ اما عمل به تسلیم کشاندن، تنها با قصد و نیت سیاسی ممکن نیست. برائی و اثر گذاری اعتصاب عمومی، در آن است که طبقه حاکم و قدرت سیاسی را از امکانات حیاتی‌اش محروم کند و آن را به فلج بکشاند؛ و این در صورتی ممکن است که پایه اجتماعی اعتصاب عمومی را اردوی کار، یعنی مزد و حقوق بگیران تولیدکننده ثروت تشکیل دهند؛ و اعتصاب، اساساً و در درجه اول، بر نقاط حیاتی، سیستم عصبی، و شاه‌رگ‌های طبقه حاکم و حکومت استوار شود. و این را خود ما هم در انقلاب ۱۳۵۷ ایران تجربه کردیم؛ زمانی که تظاهرات بسیار انبوه توده‌ای در سراسر کشور، با تندترین شعارهای سیاسی و ضدحکومتی، و در رأس آن‌ها شعار «مرگ بر شاه!»، به در دایره تکرار افتاده بود و جنبش، هیچ قدم دیگری به جلو بر نمی‌داشت؛ تا موج اعتصابات و بویژه اعتصابات کارگری، دایره فرسایشی را شکست، و با اعتصاب کارگران صنعت نفت، کمر رژیم شکست و زمینگیر شد.

درست است که یک اعتصاب عمومی سیاسی گسترده و فراگیر، باید اقشار هرچه متنوع‌تری از مردم و عرصه‌های هرچه بیشتری از فعالیت‌ها را در بر بگیرد؛ اما شالودهٔ اعتصاب عمومی سیاسی باید بر اعتصاب کارگری، و نقطهٔ ثقل اعتصاب کارگری، باید بر عرصه‌های حیاتی و کلیدی طبقهٔ حاکم و حکومت قرار گیرد. برآئی اعتصاب عمومی سیاسی اساساً در این دو عامل است و نه صرفاً در گستردگی آن. میان اعتصاب وکلای دادگستری با اعتصاب کارمندان بانک‌ها؛ میان اعتصاب اتوبوس‌های شهری با اعتصاب شبکهٔ حمل و نقل کالا؛ میان اعتصاب دانشگاه‌ها با اعتصاب صنایع؛ و میان اعتصاب صنایع اتومبیل‌سازی با صنایع تولید انرژی ( نفت؛ گاز؛ برق ) از لحاظ ایجاد فشار و تنگنا برای طبقهٔ حاکم و قدرت سیاسی، تفاوت کیفی وجود دارد. اعتصاب پانصد کارخانهٔ جوراب بافی و بیسکویت‌سازی و سماور‌سازی و نظایر آن‌ها، نمی‌توانند روی هم اثری را بر حکومت بگذارند که اعتصاب کارکنان فقط یکی از بنادر جنوب، مثل خرمشهر، بندر عباس، یا بوشهر. منظور، انکار تأثیر گذاری اعتصاب لایه‌های غیر کارگری، یا انکار اهمیت اعتصاب در بخش‌ها و رشته‌های غیرکلیدی نیست. حتا اعتصاب کارخانه‌های بادکنک و آدامس و اعتصاب کارکنان کودکان‌ستان‌ها هم مؤثر و لازم است. اعتصاب اینگونه عرصه‌های غیرکلیدی یا بکلی حاشیه‌ای، حتا اگر فشار اقتصادی و مادی محسوسی به حکومت وارد نکند، از آن جهت که دامنهٔ اعتصاب سیاسی را هرچه عمومی‌تر می‌کند، حلقهٔ محاصره را بر گرد حکومت تنگ‌تر می‌سازد و انزوای سیاسی آن را به حداکثر می‌رساند، بسیار ارزشمند و مغتنم است. اما درست همین کارکرد و تأثیر گذاری این عرصه‌های غیرحیاتی، در گرو آن است که مرکز ثقل اعتصاب سیاسی بقدر کافی بر شاه‌رگ‌های حیاتی و نفسگاه‌های طبقهٔ حاکم و قدرت سیاسی استوار باشد. این عرصه‌های کلیدی، حکم «شاسی» اعتصاب عمومی سیاسی را دارند که اعتصاب در دیگر بخش‌ها در تکیه بر آن می‌تواند کارساز و نقش‌آفرین باشد. حکومت‌ها نه تنها از اعتصابات دانشجویی و دانش‌آموزی بقدر اعتصابات کارگری ضربه نمی‌خورند، بلکه حتا در شرائط بحرانی، خود در تعطیل دانشگاه‌ها و مدارس، پیشقدم می‌شوند (همانطور که حکومت نظامی از هاری در سال ۱۳۵۷ این کار را کرد) اما آیا دولت بدست خودش کارخانه‌ها و حمل و نقل و بنادر و بانک‌ها و غیره را می‌بندد و شاه‌رگ‌هایش را به دست خود می‌زند؟!

در اینجا دو نکته لازم به تذکر است :

اول این که تاکیدبر اهمیت استراتژیک اعتصاب کارگری بمثابة ستون فقرات اعتصاب عمومی سیاسی، و لزوم تکیهٔ بخش‌های غیرحیاتی به بخش‌های حیاتی، به این معنا نیست که در عمل، اعتصاب عمومی سیاسی الزاماً از کارگران و یا از بخش‌های حیاتی شروع شود. و نکتهٔ دوم این که تسلیم شدن طبقهٔ حاکم و حکومت فرضی به خواست یک اعتصاب عمومی سیاسی، الزاماً مشروط به رسیدن به مرحلهٔ فلج و خفگی نیست. ممکن است حکومتی معین در شرائطی معین، با مشاهدهٔ آغاز و گسترش اعتصابات عمومی و همانا از ترس سرایت آن به طبقهٔ کارگر و به بخش‌های کلیدی و حیاتی، کوتاه بیاید؛ و یا همانطور که گفته شد، دست به خودکشی بزند. در هر حال، آنچه در مورد جایگاه استراتژیک اعتصاب کارگری و نقش تعیین‌کنندهٔ بخش‌های حیاتی و کلیدی گفته شد، کماکان صادق است؛ چه تسلیم، در نتیجهٔ رسیدن به مرحلهٔ فلج و خفگی باشد، و چه در نتیجهٔ وحشت از تصور آن.

### شکل‌گیری اعتصاب عمومی سیاسی

چگونگی شکل‌گیری اعتصاب عمومی سیاسی به بسیاری از شرائط و وضعیت‌های متغیر وابسته است. این که چنین اعتصابی از ابتدا مستقیماً با مضمون سیاسی سرراست و با شعار واحد شروع شود

و در یک لحظه، عمومی شود، اگر نگویم یک استثنا، لااقل تنها یکی از حالات محتمل می تواند باشد. در نگاهی منفک از پیچیدگی های شرائط، به نظر می رسد که وقوع ناگهانی یک اعتصاب فراگیر با مضمون سراسر و صریح سیاسی، در وضعیتی بیشترین احتمال را دارد که جامعه از لحاظ سیاسی کاملاً قطبی شده، فضای سیاسی جامعه از خشم انفجاری توده ای عیله حکومت اشباع گردیده، و برای مردم، چیزی جز آخرین تیر ترکش باقی نمانده باشد. اما این فقط یک احتمال مجرد است و در عمل، اگر چنین وضعیتی در پنج کشور فرضی وجود داشته باشد، الزاماً در همه آنها اعتصاب عمومی سیاسی به این صورت ناگهانی و بی واسطه رخ نمی دهد.

در کشوری که فقط گرفتار بحران سیاسی باشد؛ و یا یک ماجرای سیاسی بطور ناگهانی سبب یک بحران سیاسی بشود (مثلاً عدم پذیرش پیروزی اپوزیسیون در انتخابات توسط حکومت) مقابله ناگهانی توده ای با حکومت از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و با مضمون صریح و سراسر سیاسی، محتمل است. اما در کشور دیگری که بحران های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی درهم تنیده باشند، قضیه پیچیده تر می شود. وضعیت ایران را در نظر بگیریم :

یک بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مزمن و بی اندازه درهم تنیده، بر کشور چنگ انداخته است. این احتمال را نمی توان رد کرد که بر زمینه بحران حاد سیاسی کنونی، حادثه ای سیاسی ( مثلاً انحلال مجلس اصلاح طلبان در یک اقدام کودتائی) سبب درگرفتن ناگهانی یک اعتصاب سراسر سیاسی در ابعاد سراسری شود. در فضای اشباع شده کشور و با کبریت هایی که جناح مسلط حکومت می کشد، زمینه چنین احتمالی وجود دارد، و اصلاح طلبان حکومتی هم با مشاهده چنین زمینه ای است که خودشان را میان فضای آماده اشتعال جامعه و آتش هایی که هر روزه جناح رقیب می افروزد، حائل کرده، و آرامش و انفعال را به مردم توصیه می کنند. اما به اعتبار وجود چنین زمینه ملموس سیاسی، نباید از زمینه های دیگر و شرائط پیچیده موجود غفلت کرد و احتمال برخاستن اعتصاب عمومی سیاسی از زمینه های اقتصادی یا اجتماعی را نادیده گرفت.

صرف نظر از شرائط مشخص آن مقطعی که اعتصاب عمومی سیاسی در آن رخ می دهد، یک رشته شرائط عمومی در ایران امروز وجود دارند که در چگونگی و شکل تکوین یک اعتصاب عمومی سیاسی احتمالی، عواملی دخیل و اثرگذار هستند و باید مورد تأمل قرار بگیرند. از آنجمله، می توان به شرائط زیر اشاره کرد :

**خصلت سیاسی بحران های اجتماعی و اقتصادی - در هیچ کشوری، چیزی مطلقاً اقتصادی، و مطلقاً اجتماعی و خالصاً غیرسیاسی، وجود ندارد؛ اما درهم تنیدگی بحران های اجتماعی و اقتصادی با سیاست های اجتماعی و اقتصادی حکومت در ایران، به مسائل حاد و مزمن اجتماعی و اقتصادی، خصلتی عمیقاً سیاسی داده است؛ چه به لحاظ منشا اصلی این بحران ها، چه به لحاظ بن بست که برای خروج از این بحران ها بوجود آمده است، و چه از این لحاظ که برای مردمی که می خواهند از این بحران ها خلاصی یابند، راهی جز رویکرد سیاسی به مسائل اجتماعی و اقتصادی، و چاره ای جز درگیر شدن با قدرت سیاسی وجود ندارد. برای نمونه: تنگناهای گوناگون و بی آیندگی هولناک جوانان؛ گسترش خوفناک اعتیاد و بزه کاری همراه با کاهش سنی آن؛ ستم ها، تبعیضات و بی حقی هایی که بر زنان تحمیل می شود؛ شرائط فجیع حاکم بر مناسبات کار و سرمایه؛ کیفیت قانون کار و دامنه شمول آن بر نیروی مزدبگیر کشور؛ بیکاری و بیکارسازی ها؛ فقدان تشکلهای مستقل صنفی و دفاعی؛ اوضاع فاجعه بار آموزش، بهداشت، درمان، مسکن، تأمینات اجتماعی؛ مسئله کاهش ارزش ریال؛ کاهش مداوم قدرت خرید مزد و حقوق بگیران؛ ادامه افزایش تصاعدی قیمت ها؛ افزایش فاصله نجومی بین طبقات؛ ورطه فراخ عقب ماندگی از علوم و تکنولوژی و فرهنگ معاصر؛ و ... کدامیک از این مسائل، بدون**

رویکرد سیاسی برای حل‌شان، قابل پاسخگویی‌اند؟ همهٔ اسباب و ریشه‌های بحران اقتصادی و اجتماعی در ایران، به این یا آن شکل، از سیاست‌های طبقهٔ حاکم و از سیاست‌های قدرت ارتجاع مذهبی آب می‌خورند و بدون تصفیه حساب سیاسی با آن‌ها، نمی‌توان بر این بحران‌ها پایان داد.

**خصلت پلیسی حکومت -** پلیسی بودن همهٔ محیط‌های کار و زندگی مردم از طریق حضور و نفوذ و نظارت مداوم انواع باندهای رسمی و غیررسمی و علنی و مخفی حکومتی، برای هر حرکت و اقدام (حتا فردی) مردم با مضامین خالص اجتماعی، رفاهی و اقتصادی هم یک فضائی سیاسی ایجاد و تحمیل می‌کند. هر حق طلبی و هر اعتراضی، فی‌نفسه تهدیدی برای حکومت تلقی می‌شود، حتا اگر طرف مقابل آن، مسئول کانتین یک کارخانه، یا مسئول یک محضر ازدواج و طلاق باشد.

**حضور بی‌واسطهٔ دولت در حیات جاری مردم -** دولت، نه تنها بعنوان بزرگترین کارفرما در عرصهٔ اقتصادی کشور، طرف بی‌واسطهٔ انبوهی از فعالان در این عرصه‌ها و طرف بی‌واسطهٔ مطالبات و اعتراضات آنان است، بلکه همچنین، به سبب فقدان نهادهای مدنی واسط میان بخش عمومی و بخش خصوصی در کشور، در عرصه‌های دیگری هم که می‌توانست با واسطه و با دستان نامرئی عمل کند، در همه جا حضور مستقیم و چشم در چشم مردم دارد. مردم از تأمین آب آشامیدنی گرفته تا انتشار روزنامه و کتاب؛ و از درخواست دستمزدهای نپرداختهٔ خود از کارخانه دار گرفته تا تهیهٔ سالن برای سخنرانی، خود را با گماشتگان دولت و اهرم‌های دولتی طرف می‌بینند.

**خصلت مذهبی حکومت -** حاکمیت مذهب، به مذهبی کردن سیاست و سیاسی کردن مذهب محدود نمی‌ماند، بلکه زندگی را تا فردی‌ترین سطح و خصوصی‌ترین زوایای آن و تا درون حریم خانه‌ها تحت پیگرد و نظارت قرار می‌دهد؛ و اندیشه و سلیقه و خوراک و پوشاک و ازدواج و طلاق و عروسی و عزاداری و تفریح و ورزش و هنر و بازی و سرگرمی را هم سیاسی می‌کند؛ تاجائی که می‌بینیم امروز در ایران تحت حکومت اسلامی، حتا سوت زدن و کف زدن هم اقداماتی سیاسی به حساب می‌آیند!

کنارهم چیدن این شرائط عمومی، شاید این توجیه را به دست دهد که چون همه چیز سیاست زده شده است؛ چون هر مسأله‌ای به حکومت گره خورده است، و چون همهٔ اتفاقات، در یک فضای اشباع از بار سیاسی است که دارد اتفاق می‌افتد، پس محتمل‌ترین حالت وقوع یک اعتصاب سیاسی عمومی در ایران، شکل ناگهانی و سراسری با مضمون صریح و سراسر سیاسی است. من نمی‌خواهم چنین امکانی را رد کنم، ولی عواملی را که برشمردم، تنها یک رویهٔ سکهٔ شرائط عمومی می‌دانم و فکر می‌کنم که وجود فاکتورهای زیر، می‌تواند احتمالات دیگری را هم برسر راه جنبش اعتراضی مردم قرار بدهد:

**تفاوت اولویت‌ها و محرک‌ها -** اولویت‌ها و محرک‌هایی که اقشار گوناگون مردم بخاطر آن‌ها دست به مبارزه و اعتراض می‌زنند، باهم فرق می‌کند. اگر جناح تمامیت‌خواه رژیم صرفاً برای مقابله با شعار «توسعهٔ سیاسی» اصلاح‌طلبان است که اهرم تبلیغاتی خود را بر نیازهای اقتصادی و وضع وخیم معیشتی مردم تکیه می‌دهد، اما ریاکاری اینان، تغییری در این حقیقت نمی‌دهد که برای بخش‌های بسیار گسترده‌ای از مردم کارگر و مزدبگیر و محروم، عملاً «نان»، اولویت حسی دارد، حتا اگر عقلاً آگاه باشند که آزادی برایشان واجب‌تر از نان شب است. این، بمعنای انکار خصلت سیاسی مبارزه برای نان در فضائی که شرح داده شد نیست، بلکه صرفاً برای تصریح این مطلب است که الزاماً همهٔ اقشار مردم، بصورت مستقیم وارد پیکار سیاسی نمی‌شوند، بلکه غالباً از طریق مطالبات مستقیم و ملموس خودشان که برایشان اولویت و معنای قابل فهم‌تری دارد، به مبارزهٔ سیاسی کشیده می‌شوند (یا توسط حکومت، کشانده می‌شوند). این که امروزه همه چیز به سیاست گره خورده است، نباید ما را به اغراقی سوق دهد که هر مطالبه و هر حرکت مردم را به سادگی، سیاسی ارزیابی کنیم و اصل مبارزات صنفی، اجتماعی و رفاهی را هم سیاسی قلمداد کنیم. لایه‌هایی هستند که برخی از مطالبات و مبارزات

صنفي شان، برحسب ذات فعاليت يا موقعيت شان، سياسي است؛ مثل روشنفکران اهل قلم و مطبوعات و خبرنگاران، هنگامي که آزادي بيان و اخبار و اطلاعات را طلب مي کنند. اين ها خواست هاي کاملاً صنفي آنان است، که برحسب طبيعت خود مطالبه، سياسي اند. در ديگر صنف ها هم گاه شاهديم که برخی مطالبات و مبارزات شان، با آن که در ذات خود صنفي است، اما از آنجا که بطور بي واسطه سياست هاي حکومت را آماج قرار مي دهد و قدرت سياسي را به چالش مي گيرد، خصلت سياسي پيدا مي کند، براي مثال، تصميم کارگران به دست زدن به اعتصاب عمومي (با عنوان «عزاي عمومي») در ۱۹ خرداد ۱۳۷۸ عليه مصوبه مجلس در مورد خارج کردن کارگاه هاي سه کارگر يا کمتر، از شموليت قانون کار؛ و نيز اعتصاب سه روزه ۶۰۰۰ کارگر شرکت ملي حفاري نفت در اواخر مهرماه ۱۳۷۹ عليه طرح خصوصي کردن اين شرکت ( که هر دو مورد به وحشت و عقب نشيني مصلحتي و موقت حکومت منجر شدند)، از اين قبيل بودند. اما انبوهي از مطالبات و مبارزات جاري همين کارگران و ديگر لايه هاي مردم، با وجود همه آنچه در باره بستر و فضا و الزامات سياسي آن ها گفته شد، هنوز اساساً اقتصادي، اجتماعي و رفاهي اند. همين محرک هاي اقتصادي و اجتماعي مي توانند زمينه ساز يک اعتصاب عمومي سياسي بشوند، حتا بي آن که مضمون اقتصادي يا اجتماعي آن ها، به مضمون سياسي استحاله پيدا کند.

اعتصاب عمومي سياسي، نه الزاماً با محرک هاي خالص سياسي شروع مي شود، و نه الزاماً با محرک هاي خالص سياسي، مي تواند عمومي شود. جز در مواردی که بحران سياسي روی يک محرک سياسي عمومي کانوني شود، نه اعتصاب سياسي مي تواند بطور ناگهاني، عمومي شود؛ و نه اعتصاب عمومي مي تواند بطور بي واسطه، سياسي شود؛ چون در واقعيت، نبض بخش بسيار کوچکی از جامعه بطور طبيعي با سياست مي زند - که تازه در ميان اين بخش هم، درجه حساسيت سياسي آن ها فرق مي کند. اين بخش در برگیرنده کسانی است که طبيعت صنفي يا شغلي و يا موقعيت شان سياسي است؛ مثل اعضا و فعالان احزاب و جريانات سياسي، مطبوعاتيان، اهل حرفه اي سياست و غيره. برخی از لحاظ صنفي، سياسي نيستند، اما در معرض مستقيم و يا در همسايگي آن قرار دارند؛ همچون روشنفکران، مطبوعاتيان، دانشجويان، اهل ادبيات و هنر، وغيره. اما براي اکثريت جامعه، محيط سياسي، محيط بي واسطه کار و زندگي نيست. آنان با انتخاب و ميل خود به سراغ سياست نمی روند، بلکه سياست است که بر سر راه معاش و زندگي روزمره آنان کمين مي کند و گيرشان مي اندازد. به همين سبب، کشيده شدن اکثر لايه هاي مزد و حقوق بگير به اعتصاب سياسي، از کانال مطالبات و مبارزات اقتصادي و اجتماعي شان ممکن مي شود.

اين که اعتصاب عمومي سياسي تنها بر زمينه بحران سياسي و با مطالبات و شعارهاي سياسي مي تواند شکل بگيرد، نادرست است. چنين تصويری، ما را در انتظار لحظه اي از بحران سياسي که ممکن است هرگز فرا نرسد، از بحران هاي اقتصادي و اجتماعي بمتابه زمينه و آبشخور يک اعتصاب عمومي سياسي احتمالي غافل مي کند. منحصر کردن اعتصاب عمومي سياسي بر زمينه و محرک سياسي و مطلق کردن يک شکل از تکوين آن، مي تواند باعث غفلت از اين حقيقت هم بشود که عمومي شدن اعتصاب سياسي، ( بجز در وضعيتي استثنائي که يک محرک عمومي سياسي باعث آن باشد)، با عمومي شدن اعتصابات صنفي، با مطالبات اقتصادي، اجتماعي و رفاهي ممکن مي شود؛ وگرنه، در دايره کوچک آدم هاي سياسي با شعارهاي سياسي شان محدود مانده، به محاصره مي افتد و در محروميت از ابعاد توده اي، سرکوب مي شود.

**عبور از اعتصاب صنفي به اعتصاب سياسي** - ممکن است پرسیده شود که وقتی محرک ها و مضامين اعتصابات، اقتصادي و رفاهي باشد، به چه اعتباری آن ها را سياسي قلمداد مي کنیم؟ اين

پرسش، بجاست. آنچه در سطور بالا مورد نظر بود، نه یکی گرفتن اعتصاب صنفی با سیاسی، بلکه تأکید بر اعتصابات با مضامین اقتصادی و اجتماعی، بمشابه زمینیه و محرک احتمالی اعتصاب سیاسی بود. اعتصابات صنفی و اجتماعی، تا به اعتصاب سیاسی تبدیل نشوند، هرچه هم که ما اسم آن‌ها را اعتصاب سیاسی بگذاریم، اعتصابات صنفی و اجتماعی خواهند بود. اما مسأله این است که اعتصابات صنفی و اجتماعی، چگونه به اعتصابات سیاسی تبدیل می‌شوند؟ با کنار رفتن مطالبات و شعارهای اقتصادی و رفاهی و نشست مطالبات و شعارهای سیاسی به جای آن‌ها؟ این البته یکی از حالات قابل تصور است؛ اما نه تنها حالت؛ و حتا نه متعارف‌ترین و فراگیرترین حالات. تبدیل اعتصاب صنفی به سیاسی را تنها به این حالت تقلیل دادن، ساده دیدن موضوع است. تجربه جنبش اعتصابی در انقلاب سال ۱۳۵۷ علیه رژیم شاه، نشان داد که چنین حالتی می‌تواند در ترکیب با حالات دیگر پیش بیاید؛ یعنی بخشی از اعتصابیون به جایی برسند که مطالبات صنفی خود را بکلی به کناری بگذارند و به شعارهای صرفاً سیاسی علیه حکومت رو بیاورند؛ بخشی دیگر، ضمن حفظ مطالبات صنفی‌شان، شعارهای سیاسی را هم بر آن بیافزایند؛ برخی تا به آخر فقط بر مطالبات صنفی بمانند؛ و بعضی، مطالبات صنفی را پوششی برای اعتصاب سیاسی بسازند.

پیچیدگی تکوین و شکل‌گیری اعتصاب عمومی سیاسی، از آنجاست که اعتصاب سیاسی باید در شرائطی عمومی بشود، و اعتصاب عمومی در شرائطی سیاسی بشود، که هر یک از بخش‌های بسیار گوناگون این «عموم»، در شرائط بسیار متفاوتی به اعتصاب بطور کلی، و به اعتصاب سیاسی بطور مشخص روی می‌آورند. هیچ جدولی برای پیش‌بینی این که چه کسی دقیقاً در چه شرائطی به اعتصاب سیاسی رو می‌آورد، وجود ندارد؛ اما قدر مسلم این است که اعتصاب پیش از آن که تا حدی عمومی شود، در مقیاس عمومی سیاسی نمی‌شود؛ و این به دلایل مختلف است؛ از جمله :

- در بخش اعظم اعتصابات، هدف اعتصاب کنندگان از ابتدا، سیاسی کردن آن‌ها نیست و این اعتصابات، همانطور که گفته شد، لاقلاً در آغاز خود، محرک‌های اقتصادی و اجتماعی دارند و به تدریج خصلت سیاسی پیدا می‌کنند.

- در کشوری که اکثریت نیروی کار، در واحدهای کوچک و پراکنده‌ای مشغول به کارند که هیچ تشکیلات سندیکائی و هیچ اتحادیه سراسری، آنان را به هم متصل نمی‌کند، اعتصاب آشکارا سیاسی ی هریک از این واحدهای کوچک و جدا از هم، بدون وجود یک سازماندهی متمرکز و متحد کننده و بدون زنجیره‌ای از همپشتی‌ها و حمایت‌ها، از هیچ شانسی برای پایداری برخوردار نخواهد بود. برای آن که این واحدهای به لحاظ اندازه، کوچک و به لحاظ تعداد، انبوه، بتوانند در چنین شرایطی به اعتصاب سیاسی دست بزنند، به حدی از گسترش جنبش اعتصابی احتیاج دارند تا در حفاظ آن امکان تنفس داشته باشند، و ناگزیراند که ابتدا جنبش اعتصاب صنفی را عمومی سازند؛ و در جریان آن، حلقه‌های اتصال را کوره کاری کنند و زنجیره‌های همبستگی و یکپارچگی را ببافند.

- در کشوری مثل ایران که نحو پلیسی و سرکوب حاکم است و حکومت، اعتراضات سیاسی را برنمی‌تابد، مردم عادی برای روی آوردن به اعتصاب سیاسی، معمولاً بی‌گدار به آب نمی‌زنند. در چنین کشوری که بیکاری بیداد می‌کند و به کوچکترین بهانه‌ای، آدمی را از شغل‌اش بی‌کار می‌کنند و حتا دست زدن به اعتصاب صنفی، کاری غیرقانونی است که ممکن است تاوان سنگینی به دنبال داشته باشد، زنان و مردان مزدبگیری که نان آور خانواده‌اند، هرگز مثل دانشجویان و جوانان پر شر و شور، عمل نمی‌کنند. منطق زندگی و مسئولیت خانوادگی، به آنان چنین آموخته است که پیش از آن که توی آب بپرند، ده بار گرما و سرمای آن را با نوک پا بسنجند. به همین سبب است که نباید از آنان توقع داشت که در سیاسی کردن اعتصاب خود، شتاب به خرج دهند. تا زمانی که جنبش اعتصابی به درجه‌ای از

گسترده‌گی و عمومیت نرسیده باشد که آثار سراسیمگی در حکومت آشکار شده و دشواری مهار و سرکوب گسترده مشهود گردد، علی القاعده، سیاسی کردن اعتصاب را زودرس ارزیابی خواهند کرد. با درجات بیشتری چنین است در مورد کارمندان ادارات دولتی، که اعتصاب عمومی شان نقشی حیاتی در متوقف کردن چرخ اداری حکومت دارد؛ اما بخاطر موقعیتی که بمشابه حقوق بگیران دولت دارند، معمولاً در گام نهادن بی‌گدار به اعتصابی صریحاً سیاسی، شتاب نمی‌کنند. در انقلاب ۵۷ ایران دیده شد که آنان زودتر از دیگران، ولی با مطالبات رفاهی، وارد جنبش اعتصابی شدند.

- برای لایه‌هایی در درون مزد و حقوق بگیران، که یا به سبب بقایای توهم نسبت به جریان اصلاح طلبی حکومتی، و یا به دلایل مذهبی، هنوز آگاهی و آمادگی برای در افتادن سیاسی با حکومت اسلامی را بدست نیاورده‌اند، عبور از دالان ضرورت‌های ملموس معیشتی و صنفی، مخمّر و کاتالیزاتور لازمی برای پشت کردن کامل آنان به حکومت و نهادهای حکومتی چون «خانه کارگر»، «حزب اسلامی کار» و نظایر آن‌هاست.

- در ایران، جنبش اعتصابی، برای آن که تا آن حد عمومی بشود که ظرفیت رودر روئی آشکار سیاسی با حکومت را پیدا کند، در مرحله‌ای از عبور از خصلت صنفی به سیاسی، ناگزیر است که با محمل‌ها و با پوشش صنفی پیشروی کند. این دیگر جز یک تاکتیک آگاهانه و هوشیارانه چیز دیگری نیست. این همان «گدار»ی است که جنبش اعتصابی برای به آب زدن، بر آن پای می‌نهد. این مرحله انتقالی در وضعیت بحران انقلابی، بسیار کوتاه است و سریعاً سپری می‌شود. در این مرحله که جنبش اعتصابی در حال تخمیر سیاسی است، اعتصاب صنفی و طرح مطالبات خالص اقتصادی و رفاهی، (یعنی همان محمل‌ها و پوشش‌های صنفی) - همانطور که در جنبش اعتصابی سال ۵۷ تجربه شد - خود به حربه‌های ایذائی برای به سرسام انداختن حکومت و ناممکن کردن کنترل امواج اعتصابات گسترش‌یابنده تبدیل می‌شوند. حکومت هر خواسته‌ای را بپذیرد، خواسته تازه‌ای در برابرش علم می‌کنند؛ همه خواسته‌های اعتصابیون را هم که بپذیرد، اعتصابات، خواسته‌های بالاتر و رادیکال‌تری را به پیش می‌کشند و در این مسیر است که جنبش اعتصابی، پوسته صنفی اش را می‌اندازد و چهره‌عریان سیاسی اش را آشکار می‌کند.

اعتصابات صنفی در مرحله آغازین، و استفاده از محمل‌های اقتصادی و رفاهی و استتار در پوشش صنفی برای اعتصابات که در حال استحاله سیاسی اند، امکان گسترش جنبش اعتصابی را فراهم می‌کنند؛ و گسترش، گسترش می‌آورد. هرچه جنبش اعتصابی، عمومی تر بشود، شرایط برای سیاسی تر شدن آن مساعدتر می‌شود. در جامعه‌ای چون ایران که در بحران‌های مرکب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بسیار حاد غوطه ور است، حتا یک اعتصاب فرضی خالصاً اقتصادی و رفاهی اما عمومی، یک جنبش خالص سیاسی خواهد بود.

پس، نتیجه می‌گیریم که (اگر از حالت نادر و استثنائی یک انفجار عمومی سیاسی بگذریم) در ایران، اعتصاب سیاسی، به راحتی عمومی نمی‌شود؛ اما اعتصاب عمومی، به راحتی سیاسی می‌شود!

### **شرائط اساسی موفقیت اعتصاب عمومی سیاسی**

بدیهی است که شرائط مشخص پیروزی یک اعتصاب عمومی سیاسی، در وضعیت مشخصی که در آن اتفاق می‌افتد، قابل بررسی است؛ اما یک رشته شرائط عمومی را بعنوان پایه‌های موفقیت اعتصاب عمومی سیاسی، می‌توان پیشاپیش مورد توجه قرار داد، که هر آنچه در «بخش یکم» در باره ملزومات پیروزی اعتصاب بطور کلی گفته شد، در این رابطه هم صادق است؛ منتها در چند مورد، تأکیداتی را

اضافه می کنم :

**ترکیب د و بازوی فلج اقتصادی و محاصره سیاسی - واحدهای خیلی کوچک یا کوچک اقتصادی، در ایران بسیار زیاد اند و اکثریت جمعیت کارگری ایران، در چنین واحدهائی مشغول اند. سرازیر شدن انبوه اینگونه واحدها به اعتصاب سیاسی، یک نیروی بسیار عظیم و وزنه سنگینی را به عرصه پیکار سیاسی وارد می کند. اما اعتصاب مجموعه این واحدها، حکومت را در وهله اول از لحاظ اجتماعی و سیاسی، و نه اقتصادی است که زیر فشار قرار می دهد و نمی تواند منشاء فشاری فلج کننده در کوتاه مدت باشد. (البته فشارهای اقتصادی بر حکومت هم بر دو نوع اند. یکی از نوع مطالبات از حکومت است؛ و دیگری از نوع قطع منابع درآمد و شریان های آن. روشن است که فشار اقتصادی از نوع دوم، برای به زانو درآوردن حکومت، تعیین کننده است).**

علاوه بر واحدهای کوچک اقتصادی، مؤسسات، نهادها و اصنافی هم هستند که روی هم وزنه بسیار سنگینی را تشکیل می دهند، مانند دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی، فرهنگی، علمی، هنری، مطبوعاتی، حقوقی، خدماتی، ادارات دولتی و غیره. اعتصاب این نیروها هم حکومت را اساساً از لحاظ اجتماعی و سیاسی، و نه اقتصادی است که در مخصه می اندازد. اما حکومت فعلی ایران نشان داده است که در برابر این گونه مخصه ها و فشارهای سیاسی، بیشتر امکان مانور و وقت کشی دارد تا در برابر فشار اقتصادی.

طبقه حاکم در ایران و قدرت سیاسی آن، اساساً بر تجارت با درآمد ارزی حاصل از فروش نفت و گاز متکی است. صادرات نفت و گاز، و واردات کالاهای مصرفی، اساس اقتصاد طبقه انگلی در ایران را تشکیل میدهد. نفت، بازار، و کارتل های تجاری و مالی و تولیدی نظیر «بنیاد مستضعفان و جانبازان»، «بنیاد شهید»، «بنیاد پانزدهم خرداد»، سه پایه ای هستند که طبقه حاکم و قدرت سیاسی بر آن نشسته اند. این سه پایه را نه با هیچ قانونی، نه با هیچ «نظارت قانونی»، و نه با اعتصابات دانشجویی و دانش آموزی، بلکه فقط با اعتصاب عمومی در ستون های آن می توان از زیر پای طبقه حاکم کشید.

یکی از عمده ترین شرایط پیروزی اعتصاب عمومی سیاسی در ایران، همراهی شدن اعتصابات واحدهای اقتصادی کوچک و مؤسسات و نهادهای متنوع آموزشی، خدماتی و غیره، توسط اعتصابات عمومی در شاخه ها و رشته های کلیدی صنعتی، تجاری، مالی و خدماتی است که برای طبقه حاکم و قدرت سیاسی، به منزله شریان های حیاتی هستند و در کوتاه مدت می توانند آن را به فلج کامل کشانده و از نفس بیاندازند. از عرصه های کلیدی می توان بعنوان نمونه، موارد زیر را مثال آورد :

صنایع استخراج و تصفیه و شبکه های انتقال نفت و گاز؛ بنادر و بار اندازها؛ گمرکات؛ شبکه های حمل و نقل کالا - همچون راه آهن، کشتی ها، کامیون ها، هواپیماهای باری -؛ بانک ها؛ نیروگاه های تولید، و شبکه های انتقال برق؛ فرودگاه ها؛ شبکه مخابرات دولتی؛ کارکنان مراکز انفورماتیک نهادهای حکومتی؛ کارگران رادیو و تلویزیون و کارگران مطبوعات حکومتی و طرفدار حکومت...

بدون اعتصاب در چنین مجموعه ای، اعتصاب همه دانشگاه های کشور، همه مدارس، روزنامه نگاران، همه وکلا، پزشکان، همه اتوبوس ها و تاکسی ها و... به احتمال زیاد نمی تواند در کوتاه مدت حکومت را از پا در آورد؛ و این در حالی است که اعتصاب این آخری ها، بدون تکیه بر اعتصاب در عرصه های کلیدی، شاید اصلاً نتواند دوام بیاورد تا فرصت از پا درآوردن حکومت را پیدا کند.

اما از طرف دیگر، محدود ماندن اعتصاب، به همین عرصه های کلیدی نیز، بمعنای محدودیت دامنه عمومی اعتصاب سیاسی است. همانقدر که اعتصاب مراکز کلیدی برای برائی اعتصاب سیاسی عمومی حیاتی است، به اعتصاب کشیده شدن بقیه عرصه های فعالیت در کشور نیز برای محاصره کامل



سیاسی حکومت، امری حیاتی است. اولی، کارائی دومی را تضمین می کند؛ و دومی، برای امنیت اولی، حفاظتی ملی بوجود می آورد و مانع از محاصره آن می شود.

**استقلال از جناح های حکومتی - در سه - چهار سال اخیر، دو جناح رژیم اسلامی، کوشیده اند هر یک در زمینه هائی و با شیوه هائی، نارضائی و اعتراضات توده های کارگر و مزد و حقوق بگیر را در کنترل خود گرفته و از آن به شکلی هدایت شده، در دعوای جناحی و برای فشار به یکدیگر استفاده کنند.** اینان در عین حال که هر کدام لبه ای از این شمشیر را برای ترساندن حریف خود، تیز می کنند، کمال دقت را دارند که این سلاح خطرناک، اولاً بیشتر از یک حد معین و جز برای نمایش تیز نشود؛ و ثانیاً از دست شان در نرود و علیه نظام به کار نیافتد. نفوذ معنوی و تشکیلاتی جناح های حکومتی بر بخش هائی از مزد و حقوق بگیران به هر میزان باشد، به همان میزان مانعی در برابر عمومیت یافتن اعتصاب سیاسی، و اسباب شکنندگی درونی آن خواهد بود. می توان با کم ترین تردید پیش بینی کرد که اگر یک اعتصاب عمومی سیاسی در شرایط امروزی ایران در بگیرد، با هر انگیزه و مطالباتی هم که شروع شده باشد، به سرعت، سر رژیم را نشانه خواهد رفت و سرنگونی رژیم را در دستور قرار خواهد داد؛ و این، نه تنها بخاطر بیزاری و بی انتظاری اکثریت مردم از رژیم، بلکه همچنین به این خاطر است که این رژیم، نه می خواهد و نه می تواند مطالبات سیاسی و یا اقتصادی و اجتماعی چنین اعتصابی را برآورده سازد. این را هر دو جناح حکومت، بخوبی می دانند؛ و برای همین، هر وسیله و امکانی، و از جمله افراد و نهادهای وابسته به خود را برای پیشگیری از چنین اعتصابی و یا برای اعتصاب شکنی، به کار خواهند انداخت. از این رو، برای جنبش اعتصابی، حیاتی است که ضمن حداکثر بهره برداری از جنگ بین جناح های حکومت برای گسترش دامنه خود، از هرگونه اعتماد به طرفداران و مبلغان این یا آن جناح در صفوف خود و از سازماندهی مطالبات و مبارزات خود از طریق باندها و نهادهای وابسته به جناح های حکومتی، اکیداً پرهیزد. شناسائی باندهای اجیر جناح مسلط و دار دسته های زیر نفوذ اصلاح طلبان حکومتی در هر کانون اعتصاب، و اتخاذ تدابیر و سیاست های حساب شده متناسب با هر کدام آن ها، به منظور مقابله سازمان یافته با اعتصاب شکنان و باندهای چماقدار بسیجی، و جذب یا منزوی ساختن عمال اصلاح طلبان، اهمیت زیادی در سازمان دهی و رهبری عملی موفقیت آمیز اعتصابات خواهد داشت.

**جبران مافات در دوره تدارک -** کارگران و زحمتکشان ایران که نه فقط از تشکل در احزاب سیاسی خود، بلکه حتا از داشتن حق تشکل صنفی هم محروم هستند، قطعاً از یک اعتصاب عمومی سیاسی که در عرض یک شب تا صبح شکل بگیرد و به سرنگونی رژیم هم منجر شود، کمتر از دیگران بهره می برند، زیرا اینان در چنین چرخش برق آسائی هیچگونه فرصتی برای معماری تشکل ها و تجهیز خود به ابزارهای لازم برای ادامه مبارزه طبقاتی در فردای اعتصاب سیاسی را پیدا نمی کنند. آنان درست بخاطر گرفتاری در چنین موقعیتی و برای خروج از آن، باید از هر فرصت و هر حرکتی، برای ساختن ابزارها و امکاناتی هرچند کوچک و ابتدائی برای متشکل شدن و پیوند دادن مبارزات شان به یکدیگر؛ برای بالابردن آگاهی طبقاتی و سیاسی شان؛ برای متشکل شدن بصورت یک طبقه و یافتن اعتماد به نفس و آمادگی دست یازیدن به قدرت سیاسی، استفاده کنند.

جنبش اعتصابی صنفی کارگری، پیش از آن که به یک اعتصاب سیاسی فرا برود، مسیری است تدارکاتی، که در طی آن کارگران می توانند بخشی از این ابزارها و امکانات را بسازند. هر اندازه که در این دوره تدارک، مزد و حقوق بگیران بتوانند رشته های ارتباط میان خود را ببافند و آن ها را به هم گره بزنند؛ و هر چه بیشتر بتوانند سلول ها و هسته هائی برای جمع شدن، تصمیم گیری مشترک و متشکل عمل کردن ایجاد کنند، برای استفاده از این ابزارها و گسترش، تکمیل و تکامل آن ها در مقطع

اعتصاب عمومی سیاسی، بخت و امکان بیشتری خواهند داشت.

اعتصاب عمومی سیاسی، به هماهنگی سراسری و هدایت متمرکز نیاز دارد، همانطور که برای درهم شکستن و ناکام گذاشتن آن، تلاش‌های هماهنگ و متمرکز همه جناح‌های حکومتی قطعیت دارد. اما اعتصاب عمومی سیاسی هنگامی که وقتش رسیده باشد، منتظر آن نمی‌ماند که ابتدا کارگران و زحمتکشان به تشکل‌های سراسری و حزبی مجهز شوند تا هماهنگی و هدایت سراسری و متمرکز، ممکن گردد. پس راهی جز این نیست که مزدبگیران از هم اکنون و در دوره تدارکاتی که جنبش اعتصابی صنفی رو به گسترش است، به ایجاد انواع کمیته‌های اعتصاب، صندوق‌های همیاری، کمیته‌های پشتیبانی، و انواع هسته‌های سازماندهی، ارتباطی، خبرسانی و غیره پردازند، تا همین شبکه‌ها بمثابة شالوده و زیربنای لازم، در شرایط عمومی شدن اعتصاب، با اتصال سریع آن‌ها به یکدیگر، مرکزیت هماهنگی و هدایت اعتصاب عمومی سیاسی را بوجود بیاورند. در یک اعتصاب عمومی سیاسی که در یک چشم بهم زدن رخ می‌دهد، مجال این پی‌ریزی و شالوده‌سازی نخواهد بود، اما اگر این کار در مرحله تدارک و در دوره گسترش اعتصابات صنفی و رفاهی انجام گرفته باشند، آنگاه در فرجه کوتاه اعتصاب عمومی سیاسی، این دیوارها یکشنبه بالامی روند.

**عامل زمان در اعتصاب - اعتصاب، میله گداخته ای است که بیش از حد معینی نمی‌توان آن را در دست نگهداشت. اصولاً اعتصاب بعنوان یک وسیله مبارزه برای مزد و حقوق بگیران، نمی‌تواند مدتی طولانی دوام بیاورد وگرنه خود آنان را از پا درمی‌آورد.** اعتصاب عمومی، به طریق اولی چنین است؛ اگرچه هدف آن ایراد فشار بر طبقه حاکم و حکومت است، اما خواه و ناخواه، عموم مردم را نیز در تنگناها و فشارهای سنگینی قرار می‌دهد که اگر از حد معینی بیشتر به درازا بکشد، مردم را فرسوده، و اعتصاب را شکننده می‌کند. در تعیین سرنوشت اعتصاب، زمان عامل بزرگی است و به سود کسی کار می‌کند که ابتکار عمل را بدست بگیرد. مدت زمانی را که یک اعتصاب عمومی سیاسی طول می‌کشد، اعتصابیون و حکومت نه می‌توانند پیش بینی کنند و نه می‌توانند در باره آن تصمیم بگیرند. اما آنچه در این رابطه میان این دو مشترک است، تمایل هر دو به هرچه کوتاه‌تر شدن این مدت است؛ البته با پیروزی خودشان.

وسيله کوتاه کردن مدت اعتصاب برای حکومت - اگر با سرکوب میسر نشد - افزایش فشار و رنج ناشی از کمبودها و تنگناهای دوره اعتصاب عمومی بر مردم است، و حتا تلاش برای تحریک و بسیج افکار عمومی علیه اعتصابیون. حکومت، هنگامی که قصد تسلیم شدن ندارد، و قادر به سرکوب سریع هم نیست، علیرغم تمایل‌اش به خاتمه سریع اعتصاب عمومی، با دست زدن به وقت کشی برای اجرای مانورها و دسیسه چینی‌ها، عملاً سبب کش پیداکردن مدت اعتصاب می‌شود، و این ناخواسته را بعنوان حربه‌ای برای از پا درآوردن مردم، مغتنم می‌شمارد.

اما برای اعتصابیون، برای آن که اعتصاب در مدت هرچه کوتاه‌تری به ثمر برسد - همانطور که در بالا توضیح داده شد - اساس این است که اعتصاب عمومی، شاه‌رگ‌های حیاتی و نفسگاه‌های طبقه حاکم و حکومت را قطع کند و بیشترین فشار ممکن را بر آنان وارد کند. این یک طرف قضیه است. طرف دیگر، آن است که این کار، با تدابیری صورت بگیرد که هم شرائط پایداری خود اعتصابیون فراهم گردد، و هم کمترین فشار ممکن بر مردم وارد شود.

در رابطه با شرائط پایداری اعتصابیون، در «بخش یکم» اشاراتی شد از جمله ضرورت ایجاد صندوق‌های اعتصاب، برای کمک به اعتصابیون و خانواده‌های دستگیر شونده‌گان؛ ایجاد کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های همبستگی؛ و استفاده از اشکال منعطف اعتصاب، بر حسب مورد و اضطرار، نظیر اعتصابات بریده بریده، اعتصاب نوبتی میان بخش‌های مختلف یک مجموعه، اعتصاب شیفتی، اعتصاب

درصدی، و یا حتی فقط کم کاری (که خود، شکلی از اعتصاب است). در اینجا می‌خواهم اضافه کنم که بمنظور وارد کردن کاری‌ترین ضربه بر دشمن طبقاتی در کوتاه‌ترین زمان، اعتصاب در کانون‌های حیاتی و کلیدی باید تمام عیار، بی وقفه و بی انعطاف باشد، و استفاده از روش‌های نرم و منعطف در این جاها برای اعتصاب عمومی، در حکم خودکشی است. در عوض، ضرورت دارد که پایداری اعتصابیون این عرصه‌های استراتژیک را (که ستون فقرات جنبش اعتصابی محسوب می‌شوند) با بسیج مالی در سطح ملی و بین‌المللی تأمین کرد. امروزه برای تأمین صندوق اعتصاب، بجای اکتفا به چرخاندن قلک میان خود اعتصابیون تنگدست، می‌توان از راه‌های ابتکاری دیگری هم استفاده کرد، از جمله اعلام حساب‌های بانکی و فراخوان عمومی دادن به مردم کشور و حتی به کارگران و کمونیست‌ها و نیروهای چپ و مترقی در جهان و از طریق اینترنت.

**اعتصاب عمومی اعتصاب مطلق نیست** - اعتصاب عمومی برای گسترش، یکپارچگی و پایداری خود و برای جلب کمک و حمایت داخلی و بین‌المللی، به تحرکات بالا، به امکانات مخابراتی و داد و ستد اطلاعات، به نشر گسترده اخبار، به خطوط تدارکاتی و تأمیناتی، به حمل و نقل و توزیع ارزاق و مواد ضروری، به امکانات داروئی، درمانی و بالینی، و به بسیاری چیزهای ضروری دیگر احتیاج دارد. اعتصاب عمومی سیاسی، یک جنگ سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و روانی میان مردم و حکومت است. از این رو، اعتصاب عمومی باید به نحوی سازمان‌دهی شود که ضمن محروم کردن دشمن از این امکانات، خودش را هم از آن‌ها محروم نکند. برای پرهیز از این خطر که گردن خود اعتصاب هم در حلقه طنابی که به گردن دشمن می‌اندازد قرار بگیرد، تضمین فعالیت‌هایی حساب شده برای گردش کار خود اعتصاب، با کنترل و ابتکار عمل خود اعتصابیون، امری ضروری برای موفقیت اعتصاب عمومی سیاسی است.

این تدابیر، برای هرچه کمتر کردن فشار اعتصاب عمومی بر مردم نیز اهمیت اساسی دارند. مواردی هست که اعتصاب کامل در آن‌ها، ظاهراً کمک به گسترده‌گی اعتصاب است، اما در عمل، خرابکاری در آن است و فشار اصلی اعتصاب را بجای دشمن، متوجه مردم و خود اعتصابیون می‌کند. تصور کنید که خانه مردم می‌سوزد، و آتش‌نشان‌ها فقط تماشا می‌کنند؛ زایشگاه‌ها، اورژانس‌های بیمارستان‌ها، و پزشکان قلب و اطفال، همگی اعتصاب می‌کنند؛ کارگران، شیر نفت برای مصرف مردم راهم می‌بندند و آنان را در سرما می‌گذارند؛ کارگران نیروگاه‌ها، برق بیمارستان‌ها و خانه‌ها را هم قطع می‌کنند؛ برای نوزادان، شیر پیدانمی‌شود؛ کارگران شرکت آب، آب آشامیدنی منازل را قطع می‌کنند؛ هیچ تاکسی و اتوبوسی مردم را سوار نمی‌کند؛ کارمندان پست و تلفن، امکان ارتباطی مردم و اعتصابیون را هم قطع می‌کنند... و همه به این بهانه که اعتصاب کرده‌اند تا «پدر رژیم را در بیاورند»!

کارگران ایران در اعتصاب عمومی سال ۱۳۵۷ با ملاحظات خود، برای نمونه در تضمین سوخت خانگی مردم، در محدود کردن قطع برق منازل تنها به نیم ساعتی که اخبار تلویزیون اشغالی توسط حکومت نظامی پخش می‌شد، و ابتکاراتی از این دست، هشیاری خود را در این موارد نشان دادند و تجربیات و آزمون‌های با ارزشی در این زمینه‌ها برجا گذاشتند که گردآوری و بررسی آن‌ها برای جنبش اعتصابی امروزی کارگران و زحمتکشان ایران، بسیار مفید و آموزنده است.

\* \* \*

## اعتصاب عمومی سیاسی ... و بعد؟!

وقتی از شرایط موفقیت اعتصاب عمومی سیاسی صحبت می کنیم، البته جنبه های تاکتیکی و تکنیکی، مهم اند؛ اما مهمتر، روشن بودن استراتژی آن است؛ یعنی این که بدانیم یک اعتصاب عمومی سیاسی، به چه هدفی می خواهد برسد؛ و در همگامی کدام نیروها امکان رسیدن به آن هدف را دارد؟ ملاک پیروزی و راهنمای تاکتیکی، از اینجا حاصل می شود.

وقتی که فضا آماده اشتعال شد، خیلی ها به اعتصاب رو می آورند و مثل آب در سراسیب، جاری می شوند. از کارمند دون پایه و کادر و پزشک و مهندس و دانشجو و دانش آموز و کاسب و کارگر کارخانه و استاد دانشگاه و کارگر خانگی و وکیل مدافع و خلبان و فروشنده مغازه و روزنامه نگار و ... این که اعتصاب عمومی سیاسی به این معنی واقعاً عمومی بشود، خیلی عالی و ایده آل است. اما مسافرانی که با یک اتوبوس می روند، نه همگی در یک ایستگاه سوار می شوند، و نه همگی در یک ایستگاه پیاده می شوند. این نیروها نه خاستگاه یکسانی دارند و نه از اعتصاب عمومی سیاسی، هدف یگانه ای را دنبال می کنند. در یک اعتصاب سیاسی عمومی گسترده با ترکیب طبقاتی متنوع - آنچنان که در سال ۱۳۵۷ در ایران تجربه شد - هر قشری بر حسب جایگاه اجتماعی و مسائلی که دارد، مطالبات اش را به پیش می کشد. البته شعارهای مشترک هم بر سر مطالبات مشترک، نظیر آزادی بیان و مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، و نظایر آن ها، قابل انتظار و طبیعی است. بالاترین اشتراکی که در یک چنین اعتصاب عمومی بین اقشار و طبقاتی ناهمگون و ناهمگون ممکن است، سرنگونی رژیم سیاسی است.

اما اعتصاب برای طبقه کارگر - همانطور که گفته شد - سلاح مبارزه طبقاتی است. با درسی که از تجربه اعتصاب عمومی در سال ۱۳۵۷ می توان گرفت، کارگران ایران این بار در اعتصاب عمومی سیاسی، باید نه تنها واژگونی قدرت سیاسی موجود، بلکه همچنین برپا کردن قدرت سیاسی طبقه خود و همه مزد و حقوق بگیران بمنظور واژگون کردن طبقه سرمایه دار از حاکمیت اقتصادی را هدف خود قرار دهند؛ و همچون سال ۱۳۵۷، از اعتصاب عمومی خود، پلی برای جابجائی استثماریان و سرکوبگران بسازند.

در اعتصاب عمومی سیاسی، کمیته های اعتصاب، می توانند پیشدرآمد کمیته های قیام مسلحانه؛ پیله ای برای استحاله به شوراها و ارگان های اراده مستقیم توده ای و فراخوان دهنده مجلس مؤسسان؛ به اهرم های اشغال کارخانه ها و به نهادهای کنترل و یا مدیریت کارگری تبدیل شوند. اگر شرکت طبقه کارگر ایران در یک اعتصاب عمومی سیاسی احتمالی، نه فقط برای برزمین زدن حکومت آخوندی یا استبداد سیاسی، بلکه همچنین برای بر زمین زدن نظام برده داری سرمایه؛ برای برزمین زدن نظام مردسالاری؛ برای برزمین زدن نظام تبعیض و نابرابری جنسی و ملی و نژادی باشد، باید با آگاهی و هشیاری، از همه امکانات تاریخی و تکرارناپذیری که اعتصاب عمومی سیاسی برای تجهیز مزد و حقوق بگیران و لگدمال شدگان، به ابزارهای سیادت طبقاتی شان در فردای سرنگونی رژیم سیاسی در اختیارشان می گذارد، حداکثر بهره برداری را بکنند.

در اعتصاب عمومی سال ۱۳۵۷ ایران، طومارها و قطعنامه های متنوع و بی شماری از مطالبات ریز و درشت دستجات گوناگون مردم، تا پایان کار رژیم شاه، به اعلامیه های سرگردان در باد

می‌مانستند، که در هیچ مانیفست واحدی که جمع‌بند مطالبات اساسی کل جنبش باشد، به هم نرسیدند. خمینی هم که رهبری جنبش را بدست گرفت، نه سخنگو، که صدا خفه کن آن شد. این بار اعتصاب کارگری باید مُهر خود را بر اعتصاب عمومی سیاسی بکوبد و این، نه به این معنا که همچون اعتصاب کارگران نفت در زمستان ۱۳۵۷، صرفاً به شکستن کمر رژیم شاه در مرحله‌ی از کار افتادن تظاهرات توده‌ای خیابانی مفتخر شود؛ بلکه به این معنا که جنبش اعتصابی عمومی، عملاً او را در مقام سخنگو و نماینده‌ی خود به رسمیت بشناسد. و این هم یعنی این که اکثریت عظیم جامعه، کلام خود را از زبان او بشنود و خواسته‌های رادیکال خود را نقش بر پرچم او ببیند.

بدین منظور، لازم است که این بار با ابتکار و تلاش کارگران و بدون فوت وقت، کمیته‌های اعتصاب، از طریق نمایندگان خود و نمایندگان تشکل‌های مستقل کارگری و احزاب سوسیالیست و نمایندگان جنبش مستقل زنان، یک کمیته‌ی ملی اعتصاب تشکیل دهند که قطعنامه‌ی واحد مطالبات اساسی کل جنبش اعتصابی را تهیه و منتشر کند.

رئوس مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه‌ی اکثریت عظیم که باید در این قطعنامه‌ی واحد، بمثابة پرچم جنبش اکثریت عظیم، جمع بندی و فرموله شوند، نه از حکومت حاضر یا هر حکومت فرضی جایگزین، بلکه صریحاً از دولت کارگری درخواست می‌شوند؛ و به این خاطر، برپائی دولت اکثریت مزد و حقوق بگیر و همه‌ی قربانیان حاکمیت سرمایه، در رأس این درخواست‌ها قرار می‌گیرد.

طبقه‌ی کارگر باید در متن جنبش اعتصابی، خود را به سرعت جمع و جور و متشکل کند و سازمان‌های مستقل سراسری و حزبی‌اش را بسازد؛ باید تمامی توان خود را بکار بگیرد تا همه‌ی استثمار شدگان، لگدمال شدگان و رانده شدگان از جامعه؛ همه‌ی ستم‌دیدگان از نابرابری‌های طبقاتی، جنسی، ملی، و نژادی را حول این قطعنامه‌ی کارگری جنبش اعتصابی، گرد آورد و بسیج کند؛ باید کمیته‌های اعتصاب کارگری را در جهت تبدیل شدن به نطفه‌های ارگان‌های خود حکومتی هدایت کند؛ و باید توده‌های بی‌آینده در نظام سرمایه‌داری و هم‌سرنوشت با خود را برای برچیدن نظام سیاسی و اجتماعی موجود و ساختن نظام آزادی و برابری – سوسیالیسم – با خود همراه سازد.

جنبش اعتصاب عمومی، یک فرصت کمیاب تاریخی برای خیز برداشتن طبقه‌ی کارگر است.

ژرژ سُرل (George Sorel ۱۹۲۲ – ۱۸۴۷) نظریه پرداز فرانسوی «سندیکالیسم انقلابی» گفته بود: «در اعتصابات است که پرولتاریا موجودیت اش را اثبات می‌کند». با الهام گرفتن از او می‌شود گفت: در اعتصاب عمومی سیاسی است که طبقه‌ی کارگر موجودیت سیاسی اش را اثبات می‌کند.

۶ اسفند ۱۳۷۹

۲۴ فوریه ۲۰۰۱